

• موضوع: فقه المقاصد با رویکرد امامیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على اعدائهم اعداء الله

اللهم صل على محمد و آل محمد و اهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم

خدای بزرگ را شاکرم که توفیق داده که در این نشست که مصداق فیها مذاکره العلم است ، حضور پیدا کنم.

از دوستان بزرگواری که باعث و بانی این نشست بودند و شما بزرگواران تشکر می کنم.

موضوعی که انتخاب شده برای بحث من مستحضرید از فضای مجازی شاید دیده باشید گفتگو از مقاصد شریعت است؛ البته با گفتمان و رویکرد امامیه است.

حدود سه دهه قبل در تدوین مقدمات کتاب فقه و مصلحت ذهنم به این موضوع متمرکز شد و طبیعتا ادامه یافت و بعدا کار به نظریه پردازی رسید و کرسی ها و ولی با نگاه امامی اولین باری که مطرح می شود.

آن چه محضر شما عرض می کنم تقریبا حاصل سه دهه مطالعه است . این را بیان می کنم که کمی با تامل بیشتری با بحث برخورد کنید و از قبل موضع چه سلبی چه ایجابی نداشته باشید دغدغه ما از این جا شروع شد : که نصوص دینی تنقسم الی قسمین ؛ منظور از نصوص ، آیات قرآن و روایات است.

شما قران را باز کنید می بینید که غیر از نصوصی که مبین سنتهای تاریخ و احیانا امت های گذشته است ، بخشی از این ها هم مبین احکام است ؛ ***لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا*** یا آیه وضو یا آیه تیمم یا آیات زکات ، نکاح ، عده ... و در روایات هم الی ما شاء الله نصوصی داریم مبین احکام اند اما یک سری نصوص داریم مبین مقاصد کلی شریعت در بعث رسل و انزال کتب و تشریح مقررات اند؛ آن جایی که خداوند می فرماید ما چرا پیامبران را فرستادیم و ... ***یزکیهم و يعلمهم الكتاب و الحکمة*** این جا حکمی بیان نمی شود اما مقصدی بیان می شود یا ***لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط*** ... یک جای دیگر می فرماید ؛ ... ***يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم*** ... یا جایی دیگر امام علی علیه السلام می فرماید: پیغمبران آمدند : یثیروا لهم دفائن العقول ... تا استعدادها را شکوفا کنند برانگیزند هم جلو فرار مغزها را بگیرند هم جلوی فرسایش مغزها را بگیرند. نه فرار نه فرسایش برعکس شکوفا کنند یثیروا دفائن العقول اضافه هم بیانی است یعنی دفائنی که عبارت است از عقول ...

پس تا این جا مطرح شد که نصوصی که مبین احکام اند و نصوصی که مبین مقاصد شارع اند؛ وقتی بحث از مقاصد میشود منظور اهداف کلان در بعث رسل و انزال کتب و تشریح مقررات است وقتی متوجه شدیم

ما دو گروه ادله داریم سوالی برای یک فیلسوف فقه مطرح می شود که نصوص مبین مقاصد چه نقشی در استنباط احکام دارد؟ ما از آن طرف سوال نمی کنیم چون معلوم است نصوص مبین احکام که قطعا نقش دارد..

• نص بسند یا مقاصد بسند؟ کدامیک؟

سوال این است که نصوص مبین مقاصد آیا هیچ نقشی ندارد؟

آیا نقش محوری و اساسی دارد؟ و نصوص مبین احکام باید در خدمت نصوص مبین مقاصد باشد یا گزینه سوم و چهارم و پنجم ...

ما در کتاب فقه و مصلحت به پنج گزینه رسیدیم.... اگر اجازه دهید من از آن پنج مورد سه تا را عرض می کنم یک گزینه، گزینه نص بسند است؛ یعنی فقیه بسند به نص کند منظور از نص مبین احکام است و اصلا متوجه مقاصد نباشد اصلا با نصوص مبین مقاصد کارد و پنیر باشد نیاز به چراغ قوه نیست دنبال طرفدار آن بگردید زیاد طرفدار دارد این ها همان نص بسند است و طبیعتا دومی می شود مقاصد بسند است و طیف دوم که معتقدند در استنباط ما باید به نصوص مبین مقاصد بپردازیم البته میدانید در سیاسات و در اجتماعیات و خانواده و اینها است و الا در صلاه مسافر... نیست بلکه بیشتر در مسائل سیاسی و اجتماعی مطرح می شود البته مقاصد بسندی ها را در فقها نداریم اما در مجامع روشنفکری مجامع نواندیشی دینی هست یعنی بسند به مقاصد اینها می گویند برای ما مقاصد محور است و اگر نصوص مبین احکام ساخت با مقاصد علی رووسنا ولی اگر نساخت ما نصوص مبین مقاصد را میگیریم و نصوص مبین احکام را تخته بند زمان و مکان می کنیم .

• نمونه ای از بسند به نص و اشتباه در قضاوت

گزینه سوم که ما فکر می کنیم باید از آن دفاع کرد، گزینه نص بسند است ولی باید نصوص مبین مقاصد را در تفسیر نصوص مبین احکام به کار گرفت و این خیلی تفاوت ایجاد میکند... البته دو گزینه دیگر هم هست و کتاب و مقاله هم هست آن ها را نگاه کنید در مکاسب صحیحہ ابوولاد یادتان هست؟ آمده که شخصی قاطرش را کرایه به یک آقای میدهد، برای نصف روز... فرض کنید از بغداد برود فلان جا طلبش را بگیرد و بیاید وقتی به نقطه مد نظر رسید به او گفتند که بدهکار شما فلان جا رفته است او هم گفت من که تا این جا آمده ام، فلان جا می روم که طلبم را از او بگیرم که بیایم وقتی به فلان نقطه رسید باز به او گفتند فلان نقطه رفته خلاصه رفت و طلبش را گرفت یا نگرفت... بعد از پانزده روز برگشت و حیوان را سالم آورد. صاحب قاطر به او گفت: تو نصف روز کرایه کرده بودی و الان پانزده روز است؟!!

نصف روز که اجرة المسمی داشت و سر کرایه چهارده روز و نیم بحث کردند .

نزد ابوحنیفه رفتند و او گفت که من معتقدم شما آن نصف روز را باید کرایه بدهی اما آن چهارده روز و نیم بدهکار نیستی...!!

می گوید من همان سال مکه آمدم و ایام حج امام را دیدم و قصه را گفتم... امام فوراً آیه استرجاع را خواندند و گفتند فی هذا تحبس السماء مائها و تمنع الارض برکاتها... ابراز ناراحتی کردند که این ظلم است که باعث قطع برکات می شود. بعد به او گفتند باید اجرت آن نصف روز را که بدهی و آن چهارده روز و نیم هم که اجرت المثل دارد باید بپردازی.

طرفداران ابوحنیفه یک روایتی دارند الخراج بالضمان... که از نظر آنها روایت سندش عالی است البته من در کتاب فقه و حقوق قراردادهای از سند آن دفاع کردم به هر صورت این ها این روایت را دارند یعنی المنافع فی مقابل الضمان... یعنی هر که ضامن است منفعت مال اوست این آقای کرایه کننده قاطر آیا تا ظهر ضامن بود؟ ضامن نبود... یعنی اگر این قاطر می مرد او ضامن نبود اما از بعد از ظهر شد ضامن... ابوحنیفه می گوید هر که ضامن است، منافع مال اوست.

فقه احناف تا زمان عثمانیها هم این نظر را داشتند.

ریشه الخراج بالضمان است اولاً حدیث این نیست... از پیامبر سوال می کنند ما اگر چیزی خریدیم و باید پول آن را بدهیم و در این سه روز مثلاً استفاده کردیم آیا کسی که منفعت از این کالا برده وان را استفاده کرده آیا ضامن است یا نه؟ به هر حال در این سه روز از آن استفاده کرده است مثلاً اگر حیوانی بوده که شیر می داده از شیر آن استفاده کرده و پیامبر فرمودند الخراج بالضمان ولی چون شما خریدید، و ضامن پول شدید منافع مال شماست ...

این به نظر ما از مثالها و نمودهای نص بسند است؛ باید پرسید امام صادق چرا این طور واکنش نشان دادند که فی مثل هذا تحبس السماء مائها و تمنع الارض برکاتها... امام می خواهند بگویند این ظلم است و ما در شریعت مطهر حکم ظالمانه نداریم.

متأسفم که برخی در مصاحبه هایشان مدعی می شوند که آن چه ما داریم عدالت در تکوین است نه عدالت د شریعت

شما جمله امام صادق به یک ذهن سالم بدهید و سوال کنید که امام چه می خواهند بگویند؟ امام از چه مورد فتوای ابوحنیفه ناراحت اند؟ از این نمونه ها فقط در فقه اهل تسنن نداریم ما نمونه هایی از این موارد در فقه داریم یعنی بسند به نص... بسند به نص گاهی وقتها به یک اطلاق گیریهایی کشیده می شود اطلاق گیریهایی که ناموجه است مرحوم شیخ انصاری در خیار غبن می فرماید اگر غابن با علم به غبن قبل از این که مغبون اقدامی کند رفت و جنس را اجاره داد مثلاً کسی خانه یک میلیاردی را از کسی که از گرانیهای اخیر خبر ندارد، خرید پانصد میلیون و میدانی که شخص فروشنده از گرانیها خبر ندارد.

برای این که شخص فروشنده منصرف نشود، سریع برود که خانه را اجاره صد ساله دهد.. فرض کنید بعداً فردا صبحش فروشنده بیاید و بگوید من منصرف شدم و پشیمانم... و خریدار بگوید من منزل را اجاره صد ساله دادم شیخ می گوید ایشان میتواند فسخ کند اما باید فروشنده صبر کند تا اجاره ای را که خریدار داده

مدتش به سر آید. سوال این است که مال الاجاره متعلق به که هست؟ متعلق به غابن. المنفعة الدائمة تابعة للملك المطلق ای کاش گفته بود لمطلق الملك .. شما اگر این ساعت را یک آن مالک شوید می توانید آن را صد ساله اجاره دهید. این طور نیست که باید در طول ده سال مالک باشی تا بتوانی اجاره دهی. مرحوم اصفهانی وقتی به این جا می رسد می گوید من المستبشع جدا ...!! خیلی بشیع و نامردانه است که شرع مقدس یک اجازه ای به غابن بدهد که کسی بتواند با مال مردم این گونه رفتار کند. حداقل در فتاوی مثل محقق اصفهانی از آن فتاوی است که مقاصد لحاظ نشده است .

یک بحثی است و آن « گستره ولایت ولی بر مولی علیه » میدانید و بحثی که هست این که آیا ولی باید در حوزه مصلحت مولی علیه کار کند یا نه؟ برخی ها می گویند ولایت ولی (به معنای امر و نهی نیست به معنای حفاظت از اموال مولی علیه است) لذا باید به احسن وجه انجام شود . * و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن * برخی می گوید احسن لازم نیست اگر حسن باشد و مصلحت باشد این که مصلحت باشد کافی است . برخی ها میگویند مصلحت هم لازم نیست؛ لذا اگر تساوی طرفین باشد مثلا این که زمینی را بفروشد و فلان زمین را بخرد به هر حال تفاوت نمی کند. باز هم ولی می تواند تصرف کند . برخی تا مرزی جلو می رود و می گویند ولو این که در آن مفسده باشد. نایبی در منیة الطالب گفته شده : فالحق ثبوت الولاية له ولو مع المفسدة و المضرة للطفل ...

می گویم جناب نایبی خداوند مولی را گذاشته برای حفاظت از اموال مولی علیه نه به آتش کشیدن اموال او میگوید: ذلک لاطلاق الادلة .

اطلاق ادله ای که مقتضی ولایت اب و جد هست بر مال طفل و ذلک لاطلاق الادله ...

وقتی آیه 10 سوره نسا نازل شد، *الذین یاکلون اموال الیتامی انما یاکلون فی بطونهم نارا* مسلمانان ترسیدند به طوری که ظرف و زندگیشان را از یتیمان جدا کردند هم یتیمان به سختی افتادند هم این که مسلمانان به سختی افتادند بعد آیات دیگر ولایت نازل شد که نه شما سرپرستی بکنید ولایت دارید ... *یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر* اصلاح اموال یتامی منتها نترسید به حدی که خودتان را سختی بدهید و آن ها را هم سختی بدهید . *و ان تخالطوهم فاخوانکم* آن ها هم برادران شما هستند خدا هم میدانند چه کسی می خواهد سوء استفاده کند و چه کسی نمی خواهد .. *والله یعلم المفسد من المصلح* و فراموش نکنید شریعت سمحه است و لو شاء لاعنتکم

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

انسان وقتی این ها را می بیند می فهمد که شرع مقدس می خواهد در نظام ولایت یک حفاظ مالی درست کند لذا مرحوم شیخ انصاری وقتی این جا می رسد می گوید با مقصد شارع نمی سازد که به ضرر طفل کسی کار کند لذا فتوا هم نمیدهد و حتی این مطلب را هم بیان می کند که اگر ترک فعل به ضرر بچه باشد ... (گاهی فعل به ضرر بچه هست و گاه ترک فعل) مثلا بچه استعداد دارد به دانشگاه برود ولی او یک چهار متر زمین در روستا دارد می خواهد بچه روی همین زمین کار کند یا امروز اقدام نکردن مثلا به فروش زمین یا خانه به ضرر بچه است سوال مطرح می شود که آیا باید بفروشد؟ ترک فعلی که مصداق ضرر هست ترک فعلی که

مصدق مفسده است ؛ شيخ در اين جا بحث مقاصد را مطرح مي كند البته جلو كه مي آيد فتوا نميدهد و با احتياط و اگر ومگر مساله را تمام مي كند . در مقابل نص بسند كه البته ممكن است ما روي برخي از مثال ها حرف داشته باشيم و روي برخي ديگر حرف نداشته باشيم .

آن چه مهم است با توجه به اين كه شما فضلاي آينده هستيد نکته اين است كه ما فتاوايي داريم و نظراتي داريم نص بسند....

در مقابل جرياناتي داريم مقاصد بسند است اين ها بيشتر متعلق به غير حوزوي هاست مي گويند يكي از مقاصد شارع عدالت است ؛ ليقوم الناس بالقسط ... عدالت خودجوش يا عدالت قانوني ... مي گويند تمام احكام بايد با عدالت تفسير شود لذا اگر شما بگوييد در قرآن آمده: *للدكر مثل حظ الانثيين* مي گويد مربوط به آن زمان است كه كسي به زن ارث نميداد اما الان نه ... و اگر خود شارع بود شايد الان ارث زن را با مرد يكي مي كرد و ما چه مي گوييم ؟ عرض ما اين است كه فقيه متكفل استنباط آن چه براي او مهم است اسناد است من القرآن و السنة ملفوظه يا سنت فعليه يا تقرير كه ميدانيد ... اگر داشته باشيم موردی سالم بماند والاجماع والعقل ... اين نصوص اما مقاصد شارع مي تواند مفسر نصوص مبين شريعت باشد يعني يك كسي كه مقصدي فكر مي كند هيچ وقت نمي آيد به سبك آقاي ناييني فتوا به اين طور اطلاق گيربها بدهد . يا نمي آيد مثل ابوحنيفه فتوا به اطلاق الخراج بالضمان بدهد . و هكذا نمي آيد در رابطه با بيع سلاح به دشمنان دين آن راهي را كه شيخ انصاري رفت ، برود .

راهي را كه شهيد اول مي رود ، مي رود . لذا ما در جاي خود گفته ايم فقيه بايد به نصوص مبين احكام نگاه كند اما در سايه نصوص مبين مقاصد ... رُبَّ نص عام كه ديگر عمومش منعقد نمي شود و رُبَّ نص خاص كه القاي خصوصيت فهميده مي شود با توجه به مقاصد

البته ما ممكن است در فقه الدولة و بگوييم نصوص مبين مقاصد كارايي سندی هم دارد . كارايي دليل هم دارد .

• دو تذکر

من جان مطلبم تمام شد فقط اجازه دهيد تذكراتي بدهم :

1. نکته اول اين كه مقاصد با اين توضيحات من معلوم شد كه نه سني است و نه شيعه و نه متعلق به غزالي و نه به ابن آشوب بلکه مقاصد متعلق به خداست و اين خداست كه هم نصوص مبين مقاصد دارد هم نصوص مبين احكام دارد . آيا اين جا من فقيه شيعي نبايد به اين ظرفيت توجه كنم ؟ اصلا فرض كنيد كه من كار كنم به اين نتيجه برسم كه نقش ندارد باز هم خوب است . اما نکته اين است كه برخي از اعاظم بدون اين كه به اين نکته توجه كنند مي گويند فقه مقاصدي فقه سني است ؛ بحث اين است كه چرا ما اين ظرفيت را به آن ها بدهيم ؟ ! چه اشكال دارد انسان اين آيات و اين روايات را ببيند و بداند كه اين ها واقعا چه نقشي دارد . و آن ها را بومي فقه شيعه كند . بحث بر سر اين است كه اين نهاد در ادله ما و در كلام فقهها آمده يا نه ؟ بحث كنيد ببينيد كجا جا

دارد؟ در همین بحث اخیری که رهبری مطرح کرد تحت عنوان الزام به ثبت اسناد در دفاتر رسمی، ایشان به چه استدلال کرد؟ به مصلحت کشور... ممکن است کسی مناقشه صغروی داشته باشد، یا حتی مثلاً مناقشه کبروی داشته باشد که حاکم شرع حوزه اختیارش جعل حکم تکلیفی است نه جعل حکم وضعی... فردا اگر کسی مناقشه کرد ما نباید او را به ضد نظام متهم کنیم. به هر حال رهبری به مصلحت تمسک می کند... اصلاً ما چیزی به اسم نهاد تشخیص مصلحت داریم یا نداریم؟ من توصیه ام این است که ما از تراژمان استفاده کنیم و بومی سازی کنیم و موضعمان را قاطعانه بگوییم. مقاصد هم یا باید از نص قطعی باشد یا از عقل قطعی و مقاصد ظنی مطرح و مطمح نظر نیست کما این که برخی این رویه را طی کردند و این راه را رفتند. بعد عده ای از آن کارایی سندی از این مقاصد می گیرند ما کارایی ابزاری داریم می گیریم و لذا به مخالفین و موافقین و این یک ظرفیت است

2. نکته دوم؛ در این چندین سال شاید کسی بیشتر از من طرف این بحث نبوده است اما سوال این است که چرا برخی این گونه رفتار کرده اند؟ برخی معتقدند از این مبحث سوء استفاده می شود. شما وقتی می گوئید مقاصد برخی سوء استفاده می کنند سوال این است که سوء استفاده دیگران از بحثی می توان توجیه گر غفلت ما از یک بحث مهم باشد؟! سوال: آیا تا کنون از قرآن و روایات سوء استفاده نشده است؟ یا برخی میگویند این بحث مصلحت پذیرای تفاسیر مختلف است... خیلی از آیات قرآن هم پذیرای تفاسیر مختلف است آیا شما می آید این مبحث مهم را رها می کنید برخی می گویند ما علل الشرایع و الحکم را داریم، مقاصد غیر از علل الشرایع و الحکم است؛ علل الشرایع و الحکم، متعلق به موارد جزئی است آنجایی که قرآن می فرماید: *ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر* یا جایی که می فرماید: شراب منافی دارد و مضاری دارد بحث این است که وقتی شارع از مقاصد صحبت می کند از یک امر کلان صحبت می کند؛ این ها جایگزین هم نمی شوند ممکن است دغدغه هایی هم باشد... یک چیزی را می دانم که خوب برداشت نمی کنید. مرحوم سهروردی در اول کتابش میگوید ما هرچه اسناد را بررسی کردیم یک سندی را نیافتیم که بگوید این بخش از علم متعلق به این گروه است و من خدای متعال علم را وقف کردم به این عده!!... مسلمانان و مسائل علمی و ورود علمی وقف هیچ کس نیست؛ و هر انسانی آزاد است یک ساحتی بگیرد و در آن کار کند درست که ما وقف نامه نداریم اما لزوم تمرکز داریم البته نگفتم لزوم تخصص؛ سه چیز است: اطلاع، تخصص، تمحض... یعنی یک وقتی کسی در یک دانشی اطلاعاتی دارد، مثلاً از اصول یک چیزهایی میدانند... اما یک دفعه تخصص دارد یعنی واقعا صاحب نظر است هر جای اصول یا فقه را به او بدهید می تواند نظر بدهد اما ما یک چیز دیگر داریم به نام تمرکز که تخصص جای آن را نمیگیرد. سی سال پیش مساله ای به نام متدلوزی یا روش شناسی نداشتیم اما کم کم این بحث مطرح شد چرا که لزوم تمرکز و تمحض بر مساله ای بیشتر خود را الان نشان میدهد اما متأسفانه هر که از راه میرسد در این مساله و در هر مساله نظر میدهد در حالی که تمرکز و تمحض منافی این جریان است. علاوه بر تمرکز، گفتمان این بحث را هم لازم داریم یعنی برخی وقتها طرف باید گفتمان این بحث ها را داشته باشد که ورود کند..... الحمد لله رب العالمین.